

و احدی و برقنداز بسرداری راو رتن و وزیر خان بجهت تسخیر  
 ملک تلنگ و انداز ترکتاز اطراف و نواحی آن تعیین پذیرفتند - و امر  
 فرمودند که چندی در باسم که بسرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت  
 نموده آن قدر قوار گیرند که به هیئت اجتماعی سرقا سر آن مملکت  
 بدست آید - هراولی فوج اعظم خان بعهدۀ اهتمام سید مظفرخان مقرر  
 گشته روانه بالای گهاٹ گردید - بعضی از نفیس نوادر و ظرایف تحف  
 از نواب مهد علیا و شاهزادہای کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست  
 لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول برآن تافت -  
 و همدرین روز قاضی محمد سعید کرهرودی وکیل عادلخان که بزبور فضایل  
 نفسانی آراستگی داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپیه  
 و سی هزار روپیه سالیانہ سرافرازی یافت - دریا خان روهیلہ از شور بخٹی  
 و تیرہ اختری از سوابق عنایات بادشاہی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق  
 مراحم نامتناہی چشم پوشیدہ جنسیت و آشنائی خانجہان منظور داشته بدو  
 پیوست - رحیم خان داماد عذیر حبشی و سرورخان از نظام الملک جدا شدہ  
 بکار فرمائی سعادت روی امید باین دولت خانہ آوردند - اواین بہ منصب  
 پنجہزاری ذات و دو ہزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فیل و دویمین بمنصب  
 دو ہزاری ہزار سوار و ترکمان خان بعنایت نقارہ سر بلند و بلند آوازہ گشتند \*  
 چارم اردی بہشت موافق رمضان المبارک فرخندہ اختری  
 زہرہ پیکر در شبستان خلافت از مطلع مہد والا نواب ممتاز الزمانی  
 طلوع نموده بہ حسن آرا بیگم موسوم گشت - شانزدہم ماہ  
 خواجہ ابوالحسن باسنخلاص ولایت ناسک ترنیک اختصاص یافته  
 باشاہنواز خان وظفر خان و سید دلیر خان و خواجہ فاضل مخدوم زادہ  
 و کرم اللہ ولد علی مردانخان و خواجہ عبداللہ و جمعی دیگر از منصب

داران و [ راجپوتان ] و برقداران مرخص شد - و حکم والا صادر گشت -  
 که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکیان آنولایت بدو ملحق شود - بعد از  
 برسات بهم راهی بهرجی زمیندار بکلانه متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد \*  
 بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالپی رسیده سعادت  
 ملازمت افدرخت - چون در میان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق  
 درست نه نشسته بود عبدالله بسرداری آن فوج مقرر گشته حکم طلب  
 شایسته خان بحضور صادر شد - بعد منصفدار جلو صد قبضه شمشیر  
 و جمدهر و سپر و پراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت اسلحه مذکوره بصد  
 منصفدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه دو صد  
 اهدی بگوزهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواری از  
 ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند عاطفت فرمودند - و بدو صد  
 تن از اهدیان گرز دار مذکور دو بیست قبضه شمشیر و جمدهر و سپر و پراق نقره  
 مرحمت فرمودند - بتمام احمد بیک انگه شاهزاده محمد شجاع خدمت  
 ایصال فرمان قدر نشان و خلعت گرانمایه به محمد علی رسول دارای  
 ایران که درینولا به لاهور رسیده بود رقم زدند از آنجا که اصابت عین  
 الکمال فروع نهایت مرتبه کمال است - از شور چشمی های افلاک و تنگ  
 نظریهای انجم در پنجم ماه تیر چشم زخم بهو کب اقبال رسیده وقوع امری  
 که متوقع نبود بچند اول فوج اعظم خان رسید - حقیقت این واقعه آنکه  
 چون درین مدت افواج غنیم مقهور بغابر مکر مالشی بسزا یافته از بیم  
 روزی اولیای دولت قاهره نه شده در اطراف سپاه ظفر پناه گاهی از  
 دور مانند بخت تیره خویش سیاهی مینمودند - و اگر گاهی بانداز

.....

اظهار تجلد و تهور در مقام دستبازی شدند - چون کار بسربازي مي کشيد  
 از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار مي سپردند - لاجرم افواج  
 موکب اقبال بذاب فرط تهور ايشان را داخل هيچ باب نه شمرده ازان  
 بدانديشان حسابی نمي گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج  
 اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل رادودا  
 و سترسال و راجه گردهر و کوم سين و بلهدر و جمعی ديگر مقور بود -  
 و قول لختی پيشتر رفته دو گروه فاصله راه ميان اين دو گروه دست داد -  
 خانجهان و دريا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند  
 مخدول بودند - جمعی پريشان را پيش فرستادند - که مگر قابو يافته اندهاز  
 فرصتی نمايند - و چون آن کوته اندیشان نزديک آمده بر حقيقت  
 حال اطلاع يافتند همگنانرا آگاه ساختند - و نگاه از اطراف شتافته و غافل  
 کمين کشوده بيکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت باوجود قنات  
 از بيشی اعداء که دوازده هزار تن بودند نيند پشیده با صولت شير در آمده  
 بر ايشان حمله آور شدند - و از طرفين مردان ناموس جو داد مردی  
 و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی  
 کثير زخمهای کاری برداشتند - از جمله دليران مغول امام قلي پسر  
 جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان  
 کار آمدني بودند احیای مراسم حق گذاري نموده بکار آمدند - و از ناپيدان  
 ايشان نيز و جمعی از راجپوتان مثل راد سترسال برادر زاده راجه مان سنگه  
 با در پسر خود در معرکه جان سپاری افتاده رايست نيکنامي بر افراختند -  
 و ازین دست کرم سين راتهور و بلهدر سنگهارت و راجه گردهر نبيره  
 راجه جيمل جوهر مردی آشکارا نموده و چهره بزخم های کاری رنگين  
 ساخته در ميدان جانسپاری افتادند - چون حقيقت بعرض اشرف

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجایگیر فرزندانشان دادند - و راجه دوارکا داس را که قردادهای نمایان بجا آورده زخمهای کاری برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیازش باضافه پانصدی دو صد سوار بر افراخته بعنایت علم سر افراز ساختند - دزین روز ملتفت خان سرگروه فوج چنداول با راودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تهی کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند \*

از سوانح این ایام ترقیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این دولتخانه جاوید - چنانچه هر سانه در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است در موسم بوسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزیین می یابد - و آنرا بپارسی عید تورکان می گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - مجمله بآئین معهود شاهزادگهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر و سایر بندها صراحیهای میفنا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذاریدند - خان زمان و اهراسپ برادرش با سی لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعیین اندوختند - و چهل دست خلعت بارانی مصصوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر بیلا گهاگ تعیین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده \*

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرموده نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر نیاورد - و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد - چنانچه جادونرای

مقهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان و منتسبان خویش بمناصب بیست و چهار هزاره ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز سرافرازی داشته مجال نقد بجاگیر ایشان تذخووا بود - از روی کافر نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم منتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعله تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بذاب آنکه بے حقیقتی و کافر نعمتی ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کتفه اندیشی از راه دور بیفتی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیکخانه مجازات که بندیکخانه ناخرمندان است محبوس دارد - بذابین این راز مضمر و سر سر بسته مخمورا با چندی از محرمان خود در میان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سودست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بذاب آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهی نداشت غافل با پسران خود بدآن انجمن در آمد - آنکه آن گروه از کمین گاهها برآمده دست به بستن ایشان کشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - و بمقام زد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعه کشادند - و باوجود کشش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چاره نزول قضا سودی نداد - چنانچه در آخر کار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدنی اجلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشینی او نامزد گشته بود کشته گشتند - و چون این واقعه شدنی وقوع یافته آن فرومایه دنی که بهمه مذهب کشتنی بود بجزای کردار ناسزای خود رسید - زن او که

۱ [ گرجائی ] نام داشت و مدار کار بار بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعه<sup>۲</sup> [ سندھگور ]<sup>ع</sup> وطن دیرینه خود که در نواحی جالفا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام الملک بر ایشان دست نداشت در صد نفق و دلجوئی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهد آن بد عهد محل اعتمد نبود - بر قول از دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جوایم و صحایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یا قوت خان و اوداجیرام و کپیلوجی و سایر سرداران دکنیان را به پذیره ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزاری سه هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلفگ راو پذیره اش را تسلیم سه هزاری پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرچ بهمه داد - و محال متعلقه زمینداری جگدیو را بر آنها ارزانی داشت \*

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست بارتفاع شش گز - آن سرپرده بستون های استوار برپا کرده انواع بهایم و سباع را بدان احاطه

( ۱ ) ع [ گرجای ] منتخب الباب - حصه اول - صفحه ۴۲۷

( ۲ ) ع [ سند کپیلو ] منتخب الباب - حصه اول - صفحه ۴۲۸

می کنند - و رفته رفته از چار سو پیشتر آورده دایره آنها تنگ می سازند تا بدان حد که مطلوب باشد نگاهداشته نگاه بصید پردازند - چون آنکه ویرویی خان بعرض رسانید - که در شکار گاه ترمزد شیری چند آشکارا شده اند - و چند روز است که قراولان از دور آنها را نگاهبانی می نمایند و باحاطه نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددی چند اهرمن منظر در بوده زجاجی چشم مانند دیو در شیشه بند اند - بذا بر آنکه طبع مقدس بصید شیر بس مایل بود فی الحال حکم فرمودند - که شیران را بعنوان احاطه دام مذکور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهرو باغ زین آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فیل سوار به صیدگاه تشریف برده ده قلاده را به بندوق خاصه صید فرموده و چهار بچه شیر را گزداران شیر افغان که هر یک بباد صدمه گرز البرز شان صد رخنه در اساس سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند - بضرب دست صید کوه زنده بقید در آوردند \*

اشتعال یافتن نایره آشوب و شورش افغانه  
 سرحد تیراه و بنگش بشواره شوارت  
 کمال الدین وهیله و انطفاء آن  
 برشحه فشانی تیغ آبدار  
 دولت خواهان آن ضوبه

خاصیت ادبار و لازم ماهیت تیروگی روزگار است که بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاک و بوار بر روی روزگار و تارک اعتبار او افشاند - اگر بمثل فنون چاره در باره اوکار ابرطوفان بار کند - هر آینه گود تیرو بختی

که برو نشسته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی ازو نزدیک - و اگر  
 بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیرب او برخیزند - و فزون  
 سعی و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامحالہ این معنی در ماده  
 بهبود او سودی نداده اصلاً اثری برین مراتب مترتب نگردد - چنانچه  
 خانجہان کہ بخت و اقبال از رو گردانیده بحال تباہ بخاک سیاهش  
 نشازده بود - چندافکہ دست و پا زد کہ آبی بر روی کار خود آورده گرد  
 ادبار دور کزد - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - درینولا کہ دریای  
 لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس در  
 گرداب و خر در خلاب پای بند و سوگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن  
 نداشت - لاجرم بخاطر آورد کہ بتحصیریک نامہ و پیغام افغانان  
 زیاده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعنی  
 باعث شغل قلب دلاوران بلکه علت نگرانی خاطر اولیای  
 دولت جاوردانی گردد - غافل از آن کہ از غبار انگیزی شورش مشتی  
 پشه مذش ذره نہاد کہ در جذب خیل سلیمان زمان وجود موزی ندارد -  
 چه مایہ گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشیند  
 زہی ابلہی \* \* بیت \*

از جا فرود کوه بتحصیریک نسیم

دریای ز موج بیدش و کم نشود

مجملاً بقابریں اندیشہ بہ کمال الدین ولد شینج رکن الدین روهیلہ کہ در  
 عهد جغت مکانی بمذصب چہار ہزاری و خطاب شیرخانی سرافرازی  
 داشت - مکتوبی ابلہ فریب مشتمل بر ہزار گونه تطمیع و ترغیب  
 نوشت - آن خود سر بنور معاملہ فرسیدہ بمجرور نوشتہ او از جا در آمد -  
 و سایر افغانان را بامداد خود خواندہ در آن سرزمین سربہ فتنہ و فساد



برآورد - چون سعید خان که در آنولا در کوههاست اقامت داشت - از نوشته شمشیر خان و داؤد گماشته لشکر خان بر این مضمون آگاهی یافت - که کمال الدین ناقص نهاد که از آشفته مغزی پیوسته سودای خود کامی در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست - از آب اتک گرفته تا نواحی کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود مخمر و مقور ساخته که از پیشاور فتنه سر کند - بنابراین ذوالقدر خان و علیخان بیگ بخشی آن تپانه را با شادمان پگهلی وال و خضر گهر و چندی از احدیان و قبیله خود به نگهبانی کوههاست تعیین نموده خود در عرض یک نیم پهر به پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتخواهان نامه مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواظظ بروکسود - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته بد تشدید اساس مخالفت و تمهید قواعد معاربت پرداخت - زبان آوزان چاپلوس را بدعوت سوان سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احداد بد نهاد و کریم داد کور پسر جلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر تفرقه اثر دور بنونغر<sup>۱</sup> و کونسار تیراه و بنگش علیا و سفلی و سایر الوسات ختک و چاچی و توری را فراهم آورده در یولم گذر هفت گروهی پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز نا رسیدن اینها افغانان نواحی پیشاور و اشغر و محمد زئی و ککیانی و خلیل و مهمند و داؤد زئی و یوسف زئی و ترکلانی و امثال ایشان از آن طایفه پریشان روزگار را جمع ساخته بود - بانفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده

( ۱ ) ممکن است که بنونغر نام دبرین بنون باشد - در بادشاهنامه این

مقام به اسم ونونغر ذکر کرده شده [ صفحه ۳۰ - حصه اول - جلد اول ]

بدمدمة افسون ادبار هفکامه افسرده بغی و طغیان را گرم ساختند - و روز  
 سه شنبه غره امرداد به پیشار رسیدند ظاهر آنرا بسیاهی سپاه چون باطن  
 تازیکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان  
 و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله ولد لشکر خان  
 و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن و دیگر دلاوران راضی  
 به تحصن نشده بر سر آن شدند که در بیرون بایشان در برو شوند - ولیکن  
 چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود - و یکباره قطع نظر از مراعات لوازم  
 حزم و در اندیشی نمودن از طور خورد دور بود - ناچار از راه حزم و دور  
 اندیشی قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه  
 درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کفند - یکباره به هیئت  
 مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرد -  
 سعید خان جا بجا مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده  
 کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران  
 و تابینان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیغظ و مراسم  
 سعی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تباہ اندیش  
 از راه تهور در آمده انداز یورش می نمودند - بهادران جلالت شعار  
 بضر و توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا  
 بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلها را به بند و قچیان  
 گذاشته از حصار برآمده بشعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی  
 است - آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بنگاهبانی اقبال  
 حضرت جهانبانی از آنجا که توجه تائید یافتهای جذاب یزدانی کار  
 حزب البکر و حرز یمانی میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب  
 و گزند مخالفان سالم و غنم معاودت می نمودند - و در عرض این ایام

روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعی به پناه تختها درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان با اعتماد عون و صون الہی و اعتضاد و ہمراہی نائید بادشاہی مورچلہا را باہل توپخانہ حوالت نموده با دلوران کار آزمودہ از حصار بیرون ناخت - و آتش کین دشمنان دین برافروختہ مانند برق جهان سوز بر غنیم سیدہ گلیم تیرہ روز جلو انداخت - و بمحض امداد الہی باندک کشتن و کوشش برایشان غلبہ نمودہ قتل و کشتن بسیار بظہور آورد - و بقیة السیف آن خیرہ سران چون بخت خویش مغلوب و مذکور بودی فرار شدافتند - و بناہر آنکہ جمعی اندوہ از آن گروہ برگشتہ روز در محلات محال بیرون شہر ماندہ تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود کہ بہنگام تعاقب ہزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خجردار شدہ بہ تسخیر حصار روآزند - لاجرم دولت خواہان صلاح در تعاقب ندیدہ نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلو ریز بر ایشان قاخکہ خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر کہ از بیم شمشیر بچار دیوارہای محکم و خانہای استوار پناہ بردہ بودند - آتش در آن خانہا زدہ بشعلہ انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعت پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نہادہ قریب شش کرہ از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بی شمار برداشتہ مظفر و منصور بشہر مراجعت نمودہ حقیقت واقعہ را از قواز واقع در عرض فتحنامہ عرضداشتند - بادشاہ حق شناس سعید خان را غایبانہ مشمول انواع عنایت ساختہ بمرحمت خلعت فاخرہ و کمر شمشیر خاصہ و اضافہ ہزاری ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری دو ہزار پانصد سوار پایہ اعتبارش افزودند \*

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر  
 مراحل بادیه رحلت را پیموده آنجهانی شد - بذابراین جان نثار خان را  
 بعزایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از  
 اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت  
 مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سید صدر جهان بخطاب  
 مرتضی خانى سعادت نصیب گشته از عزایات اشرف سر رشته نظم  
 احوالش سمت انظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که<sup>۱</sup> [ نانا راوجی ]<sup>ع</sup>  
 از عمده های نظام الملک با شیخ صوفی و سادات خان و شریزه خان از  
 دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاری دو هزار سوار  
 و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور  
 قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تفخواه گردید - حکیم صادق که از  
 رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش  
 نشان فاصیده بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام  
 سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالی نافش  
 بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی متوجه درگاه والا گشته  
 راجه جی سنگمه بجای او مقرر شد \*

از سوانح این اوقات غلبه موکب اقبال است بر غنیم در سرحد ناسک -  
 و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم  
 برسات باتفاق خان زمان وغیره بندها روانه مقصد شد - افواج منصوره را  
 سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداری این قشونها  
 نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

( ۱ ) ع [ نواجی ] ل - در باشاهنامه نادجی آمده [ صفحه ۳۱۵

بفروست فوجی بهراوی و فوجی به چنداوی تا بان منزل قیام نماید -  
 چون گماشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار  
 و جنگل‌های دشوار گذار فرستاده بودند - چنانچه در آن نواحی بلکه  
 تا اطراف محال دوردست نیز از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از  
 رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعله اردو غلاء آذوقه بل قحط  
 خوراک بجای رسید - به نزدیک بود مچال توقف در آن محال دور نما  
 بل محال باشد - لاجرم باشاره خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده  
 دست بتاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقه پیشمار بدست  
 آوردند - و گرانی و ذایای آذوقه لختی کمی پذیرفت - در اثنای این  
 حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداری  
 محالدار خان و عمر افغان و غیره تعیین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از  
 دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی در آیند - خان زمان  
 و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح  
 چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند -  
 و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احمال ایشان را بالکل  
 متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند \*

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم  
 عضد الخلافة الکبریٰ آصف خان

و روانه شدن خان عظیم الشان  
 به بالا گهات در مرتبه اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب  
 و مناصب پایه اعتبار از کم نداشتند - نقش موافقت درست نه

نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمتابعت اعضای رئیس بودند -  
 کما ینبغی متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز بایشان معاش  
 پسندیده که سرلوازم سرداری است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان  
 او و شایسته خان معنی حسن وفاق به شایستگی تمام صورت نه بست  
 چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض  
 پایه سرپر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای  
 وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعیین فرمایند که کل عسکر را از  
 دقایق بیم و امید در درجه اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال  
 برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانوا از متابعت صلاح دید  
 و عمل بمقتضای قدابیز او گریزی نبود - لاجرم درینولا سرداری کل سپاه  
 به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت  
 فاخره با چاروقب زردوزی و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربی و عراقی  
 مزین بزین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته  
 خان خلف آنوالا شان جیغۀ مرصع با خلعت و اسپ و الله و یرویی خان  
 بخدمت بخشینگری فوج مذکوره خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند \*  
 چون عبد الله خان بهمان عارضۀ سید مظفر خان مبتلا شده بود  
 حسب الامر انور متوجه حضور گشته بمعالجۀ حکیم جگجیون صحیح یافت -  
 بولاجی کوبی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب  
 التماس نصیریخان بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافرازی یافت -  
 چهاردهم آبان ماه موافق سه شعبه سابع ربیع الاول سنه هزار  
 و چهل هجری جشن وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون  
 که از حساب افزون و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی  
 فردوس آذین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر

این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود \*

از سوانح دولت ابدی اندها که درین ایام چهره نما گشت ترکناز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت نصرت روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشته آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحرا صواج که شعبه از دریای لشکر قلزم تلاطم است بطنغیان در آمده بآهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان قیوره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شرش انگیز سرقا سرساخت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر و شور رستخیز بعرضه ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الماک که در جالفا پور برسات گذرانیده بودند - از آوازه نهضت موکب منصور بی پا و بی جا شده بسوی پاتهری<sup>۱</sup> فرار شدند - اعظم خان در همان گرمی بر خانجهان که در نواحی<sup>۲</sup> بیدر<sup>۳</sup> موسم برسات گذرانیده افتظار اجتماع سرداران داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر او را مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوری اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت می نمود - اردوی جهانپوی را در موضع مچھلیکانو که از راجوری بیست چهار کروه است باهتمام یاقوت خان و مالوجی و اکرامخان و میر عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال بآهستگی روانه شوند - و خود

( ۱ ) موضعیت که در میان دو آبه پورنا و گوداوری واقع است \*

( ۲ ) قریب به چهل کروه در سمت شمال و شرقی احمد نگر واقع است \*

با اتفاق سپه دار خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و راو سوز و سرافراز  
 خان و خواصخان و جان نثار خان و راجه بیتهداس و راجه پهاز سنگه  
 و انوپ سنگه و ارچن برادر رانا نون و مرحمت خان و چندر من بندیله  
 و اهتمام خان و کپیلوجی و ارداچیرام و جگدیو راو و سایر امرای دکنی  
 و مفصبداران و احدیان خوش اسپه یک پهر شب گذشته راهی گشته  
 هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان  
 بموجب نوشته اعظم خان فوج خود را تونک کرده بر فراز پشته بفاصله  
 یک کره برابر عقابیراه چهار کره از پیر گذشته در دامن کوهی اقامت  
 داشتند ایستاده - عزیز پسر آن دلیل بمقابلت صف شکن خان شدافت -  
 درین اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج  
 قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و برگزارد  
 که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار  
 شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سرتیره اختر را از درست  
 نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلی و استیصال کلی او بود -  
 غریب از جان برخاست - ناچار به بیقراری سپید بر روی آتش بخانه  
 زمین سمند باد پا برنشته از راه اضطرار روبروی چندین هزار شعله سرکش  
 گشت - و بیداد حمله ناقص نیران قتل را چون شعله زود میرخس  
 اشتعال داده هنگامه افسرده خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب  
 یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول  
 با راجه بیتهداس و انیرای و سایر راجپوتان حمله آور شد - بعد از آن  
 سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر  
 خلاف منش هرگز در آئینه عقیدت و مرات ارادتش جز صورت صفای  
 اخلاص و نقش وفا و وفای مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان



و سردار خان و مرحمت خان بخشی اعدیان و اهتمام خان داروغه  
 توپخانه و سایر بوقندان از دنبال ایشان سهیل بنگاه و برق خرمن آن  
 سیاه بخت شده سلسله جمیعت ایشانرا چون روزگار ابرم بدانند ایشان  
 پریشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمیع پرتال و اسباب و اموال  
 خصوص قماشهای تجار را که تازاج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا  
 گذاشته رو بهزیمت و پاکوه نهادند - چون اکثر تابیدان امرا و اعدیان  
 تازاج غنیم غنیم را فوزی عظیم دانسته دست به یغما برکشوده بودند -  
 توزک موکب اقبال از هم پاشیده بوقرار اول نماند - چنانچه با اکثر  
 سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مایه مردمی که اعتقاد ناموس و نام را  
 غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که تا فراهم  
 آمدن جمیع عسکر غنیم پریشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت  
 غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود - ناچار امرای نامدار با اعتماد  
 همراهی اقبال و اعتضاد کارگری دولت ابدی اتصال از دنبال ایشان  
 ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهر داس  
 جهاله بسرداری عنایت الهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغه کوه  
 برآمده رو بسوی آن تیره رای نهادند - و چون خان جهان دید که  
 چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانند نزول قضای آسمانی  
 بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است ببالای کوهسار  
 برآمدند - و دیگر دلوران نیز فوج فوج بشتاب سیلاب سردر نشیب رو  
 بفراز کوه آورده اند - ازین رو اضطراب تمام بخود راه داده سر رشته خویشتن  
 داری از کف گذاشت - خصوص از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که  
 اگر فی المثل هنگام گرمی هنگامه گیر و دار آفتاب وار با تیغ و سپر روی  
 بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آید - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است - \* بیت \*

نشود تیغ پیش حمله او \* گر نهی تیغ بر سر کوهسار

درینحال تزلزل در بنای قرار و تحمل او راه یافته بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطرار عمارتی فیلی را که عیال باقی مانده او بر آن سوار بود برای شیوگانو راهی ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادرزاده خود را که بهادر نامی بود - و سابق بمنصب چهار هزاره سوار سرافراز بود - و وثوق کلی بر قهور و بهادری او داشت - بانداز مقابله بهادر خان و دیگر دلوران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیاده شده روبروی ایشان آماده کارزار گشتند - و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهی ساختند - مجمل در آن روز دلیران عسکر جاوید فر کارستانی در عرصه کارزار بروی کار آورده روکش کار نامه رستم و اسغندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامه نامی مانند شاهنامه بر صفحه روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان زوهیله که به نیروی دلیری ذاتی و بهادری جبلی چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بزد و خورد در آمد - چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخمدار از پای در انداخت - و خود نیز در زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم رو همانا روی تازه یافت - و نرهو داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار خان و خواصخان و مرحمت خان عرصه کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستنی را که بر یکدست آن کمر واقع بود - سرمایه استظهار ساخته در پناه آن به تیراندازی درآمدند - و راجه بهار سنگه بندیله که داخل فوج برانغار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترندات شایسته

بجای آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس و راجه انوپ سنگه و غیره  
 که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - درینوقت بوقت رسیده خود را  
 بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان  
 کوه رسانیده ملتفت خان و رادسور بهورتیه و چندسدرمن بنذبله و غیره  
 دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده همگنانرا از همه روئال داده قوت  
 و نیرو افزود - مقارن اینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه  
 داروگیر داد مردانگی و مرد افگنی داده مانند کمند بازو بعدو بندی  
 و کمین کشائی برکشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکه زد  
 و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخمهای کاری  
 میخورند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین  
 و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوبهٔ مرکب اقبال  
 بادشاهی که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماهی را  
 فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر  
 مذکور از جا رفته بودی فرار شدافت - چون آن منخول که خانجهان از  
 روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان  
 شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداری فرازی گردیده سر خود گرفتند -  
 و بباد حملهٔ مصرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده  
 بپایان کوه راهی شدند - عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز  
 کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر در پی آن  
 مقهوران نهادند - و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل  
 رسیدگان خدا گیر را در آن سر آشیب بباد شیبه تیر گرفته مرغ روح چندین  
 خون گرفته را از آشیان قن پرواز دادند - برمدیل اتفاق ناگهانی بل از قبل  
 لطایف آسمانی که اکثر اوقات بذابر قدر اندازیهای قضا سهام غیبی به

نشانه‌های دل نشین بجای بر میخورد - در آن گرمی هنگامه رزم که برقندازان  
 از شراره فتیله بندوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان می زدند - تیر تفتگی  
 به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پرسرام نام راجپوتی از مردم  
 بهار سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل  
 تیغ قضای نازل را تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبح  
 بدست و پا زدن درآمده جمدهری بر زان او انداخت - چون انداز آن  
 از کار افتاده زخم کاری کارگر نیدفکاد - پرسرام از سر قدرت و قوت تمام  
 جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را با تمام رسانید - و سر آن زیاده سر  
 بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت  
 علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به  
 پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه  
 فرستاده سر سراپا شرش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران موکب  
 اقبال تا سه کوه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در  
 طی راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز  
 پرداخت - بنابر آنکه از یک بهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی کوه  
 مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود -  
 ناچار مصلحت وقت در آن دید - که سعادت‌مندان میدان و بیکه تازان  
 مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته  
 و اسپان سم فرسوده کوبند اقبال که جرم هلال جوهر نعال میزبید - و گوهر  
 سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ می ارزد - بزودی آسوده  
 شوند - و شاید که در عرض اینحالت دنباله لشکر ظفر اثر نیز بوسد -  
 چون خانجهان با بقیه السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت  
 وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمایه

فروست را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تگاپودر آمده با سرعت صرصر و تندخی تند رزاه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درینکال اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیوراز و جمعی دیگر از بندهای بادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز با وجود فروماندگی مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سید صد تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنکه بتایر آزار زخم کاری از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسپی که در زیران داشتند سر بدر بوده باقی اسپان کونل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده و سبکبار باندک سایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد - چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عماری را با فیل از روی ناچاری گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایه عزت و آن مایه رفعت و کامگاری که همه را بذسپاسی و حق ناشناسی در باخته بود خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماری درویش محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان آن قیوه روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون شب بروز رسید بتایر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر پیروی او مترتب نمی شد - معهداً از جهت یاقوت خان و اردو که بمچهایگانو تغزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - لاجرم بحکم مشورت مشیر تدبیر و دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان تقاعد

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشه صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از زوی قدردانی بجالدوی این خدمت شایسته بهریک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعفایت خلعت و اسب و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانوبه بیضا پور ا و بهونساه از پرگفت ولایت بی نظام که بوزود افواج در آن اثر آبادی نمانده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب شیوگانو کوچ نمود \*

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونهله بعد از کشته شدن جادون رای پدرزنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چاکنه که دست نظام الملک در آنمقام بار نمی رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدران ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهزما و بخت کار فرما گشته اراده بقدگی بدرگاه دارد - اگر از راه خیر خواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه می شتابد - بنابراین اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاس التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجی بمنصب

(۱) قریب به بست و پنج کووه در غرب اورنگ آباد واقع است \*

شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسپ و فیل و دو لک روپیه نقد سرافرازی و بلند آوازی یافت - و میفاجی برادر زاده او بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و [رتی راو ساتیه] <sup>ع</sup> بمنصب دو هزاری ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ و ساماجی پسر ساهوجی بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسپ و مالموجی و هیلوجی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصدی ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبالغ هشتاد هزار روپیه نقد سرافرازی یافتند \*

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان با یکجهان ادهار بیگ جا پیوسته نخست ساخت شیوگانو را باین نسبت مجمع قران نحسین ساخته بعد از آن متوجه بیضا پور شده میخواستند دولت آباد را نیز نکبت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیروندان سوراھی شد - بمجرد استماع آوازه نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الماک نظام آباد را که در نزدیکی قلعه دولت آباد احداث نموده او بود خالی کرده بقاعه برد - و ازین جهت که از نحوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبه رسیدگی بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالاش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرسد چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجه رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقرب خان و بهلول را که در آن آوان در ده روز نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد همت نموده متوجه سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال بپای آن

(۱) ع [رتی راو ساتیه] بادشاهنامه . صفحه ۳۲۸ . حصه اول - جلد اول \*

گهات رسیده اراده بر آمدن نمودند - جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کریوه بعهده ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهتمام خان میر آتش با جمعی از بوق اندازان که پیشتر از سایر لشکر اراده بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان بر خورده آن خاک ساران را بپاد بندوق گرفته شعله فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچه راه تنگ تغنگ به فسحت آباد ساخت بدس المصیر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی کشود - و همدران روز تمامی لشکر از تنگنای کریوه باسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارمنگانو بیست گروهی از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامک پیر<sup>۱</sup> از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور خان تخووه داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحی قلعه تلنگی معسکر اقبال شد - نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار با اقدام تجدد پیش آمده از راه اظهار جلالت بتقدیم پیش دستی اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افگنی و بان اندازی کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بدموجب از آن زیاده سران سرزد - بمنجور رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملچار و ضم اسباب قلعه گیری برقندازان و کمانداران را بمنحصر یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوری طبیعی و قهور ذاتی بی مبالات راهی شده روی بپای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

(۱) سیاهکوهی از اورنگ آباد واقع است \*



دست و بازو بسربازي و جانفشاني برکشودند - ليکن بدستيابي عون و صون  
 آلهي بهادران بمثابۀ باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند -  
 روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهبی آنکه معامله يورش بطول  
 کشد - حصارى بآن استوارى در حوزه تصرف در آوردند - و جمعی کثیر  
 بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند \*  
 سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه آلهي کنشش  
 خاطر اقدس بنظارة نزهت گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول  
 همایون بدان فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش  
 و شادی به نشاط صید و صید نشاط بیغمی طرب اندوز بوده چهارم روز  
 معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه  
 لذت می یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط  
 گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره  
 ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کده  
 غریب نظارة فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده  
 بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگردد - این  
 گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحۀ چین بل سر تا سر  
 متفرقات روی زمین است باسم کراره ( نام دهکده ایست واقع در سه  
 کوهي برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است )  
 اشتهار دارد - قبل از آنکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجه این بانوي  
 مباني جهانباني بفعل آید - پیشینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع  
 دو ذراع بر پیش روی که در نزدیکی آن جاریست بسته بودند و از آن  
 احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگی نهضت والا به تسخیر دکن  
 روی نموده بود - در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سرزمین